



فرع علم لائحه
۱۱۹۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

| | |
|------------------------------------|-----------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| کتاب: شرح درون‌شیراز | |
| مؤلف: حسین بن سعید المروزی اصفهانی | |
| موضوع: تاریخ | |
| شماره اختصاصی: ۱۸۰ | تعداد نسخه: ۱ |
| شماره ثبت کتاب: ۲۴۵۲۲ | تاریخ ثبت: ۵۳۰۹ |



خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۰

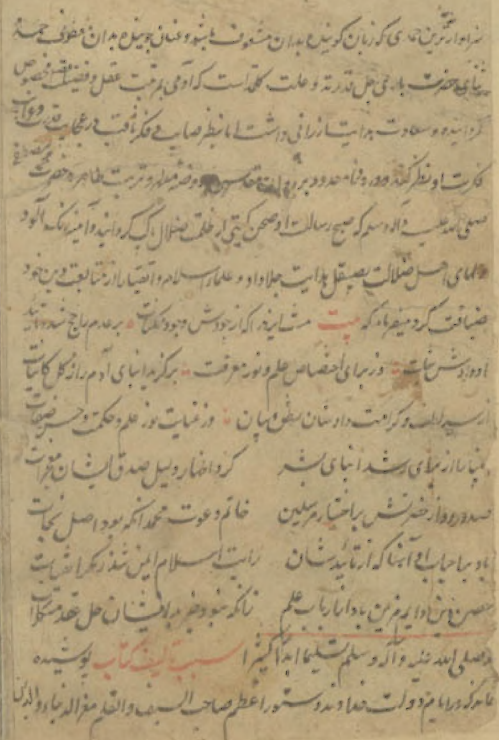
خط کلمه اولیه

۱۸۹۰

| | |
|-------------------------|------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| تاریخ دریافت | |
| موضوع: خط کلمه اولیه | |
| شماره ثبت: ۱۸۰ | |
| شماره کتاب: ۱۸۰ | |
| ۴۴۴۴ | ۵۳۰۸ |



| |
|---------------|
| خط کلمه اولیه |
| ۱۸۰ |



و از روح و رایت و بر روی صاف و خواب یک آن غم نیک و آن غم نیک
 به آگاهی بدل گشت و این باب مشتمل است بر هجده حکایت **باب هفتم**
 در احوال جماعتی که در حادثه شورش و افق سهمناک گرفتار شده اند و در پیش و عقب
 گشته و حضرت خدای تعالی بر دست کسی که از او میترسیدند و از جایی که خشمند
 ایشان را از آن در طعنه خلاص و از آن فقر مصیبت خاص اندازی داشت درین باب چهار
 و شصت حکایت **باب هشتم** در حال کسانی که بکشتن زخم میکشند و توبه
 و نجات یافتند و مرکب خود را مقرر کرده بودند و حضرت پروردگار ایشان را نجات داد
 و این باب مشتمل است بر هجده حکایت **باب نهم** در حکایت حال جماعتی
 که بکافات حیوان هلاک امید داشتند و پس از آنکه نجات یافتند و
 بر او و حقود رسیدند و این باب مشتمل است بر دوازده حکایت **باب دهم**
 در حکایت حال جماعتی که بکشتن عید و بیماری محنت مبتلا شده بودند
 از آنکه از حیات نامید گشته و طعنه از طعنه حضرت باری تعالی نگاه
 نگاه داشتند و این باب مشتمل است بر شصت حکایت **باب یازدهم**
 در حکایت حال جماعتی که با ستمهای مفرق و متفرق و قطع الطریق متلاطم
 گشته و احوال و معاشی ایشان مهیوب و مسلوب شده و بعد از آن با طیف صبح
 حضرت باری تعالی و کمال رحمت بی نهایت او خلاص یافتند و این باب مشتمل
 بر دوازده حکایت **باب دوازدهم** در حال جماعتی که بکشتن و از دست ستمگران
 و از خوف استنار میجستند و بعضی محنت و شدت میکشیدند
 و عاقبت در کامرانی و شادمانی برآمدند و این باب مشتمل است
 بر دوازده حکایت **باب اول** در آن حضرت باری تعالی و تقدیر
 در مصیبت مجید و کلام مقدس و اخبار و مژده از طاعت که سبب ابتلا بوده اند و بخشی

در نامه اول
 در نامه اول

داده اند بعد از آن از رحمت کمال و در لطف بزرگ او از آن در طعنه صبح و از
 یافت اند و بخشی باب بی و غیره با ستمی مبتدا گشته و توفیق نام و از این ستم
 حاصل است که چون آمده انعام مقدس و معطر و کلام بیست و نهم در حکایت
 آن حکام در زبان که زبان خود آن در کام حشر حکام او خشنود و با ستم
 حال در تمام و آنچه مرام است توفیق رفیق گردانند کمال است تعالی و معواض
 القابین **باب سیم** از مرام **باب سیم** از مرام **باب سیم** از مرام
 تا آخر منی و مصطفی است که حضرت خدای تعالی حضرت مصطفی معذرا
 و مودد است که در حضرت عزت در آن مخصوص و ممدست که دل و صدر است
 و صدر را فرخیش بعد از آنکه چنان بود که دست فی قوله تعالی **و الله عليم**
بغیبی صدر که با یقون فرج و سبکبیدی او از بارگاشی که باقیاض
 مقصی بود و در فرج و ذکر و اعلا در او بدان حد رسید که بعد از آن در
 ادلی جهان که به معنی حضرت الطالب در دوری خود یک صومعه و منور بود
 و در زمان خلافت بران دو کور خدای نام در حضرت ذکرش بران مکرر شد
 که با ما در حضرت خدای تعالی هم طوبی و با ذکر هم سبک گشت اگر مراد به
 کمال لاله لاله بر زبان رانند و محمد رسول الله ماوی باشد نام آن گویند
 در سه برده ایمان نیست فقهید و در حشر این سوره و تبارک و تعالی است
 است حضرت محمد که هیچ و سوادری نباشد که با وی و دانستی خود اگر نباشد
 حضرت خدای تعالی رحمت نماید و عمل خود را با احوال میانانده خشنود
 المؤمنین علی السلام و عهد اندر سوره حشر فرمود **و الله اعلم** که مراد
 بر او دانستی تعالی است **باب سیم** از مرام **باب سیم** از مرام
 دوم و عید اول نیست و بر دوم و بر ستم و میرا اول و میرای اول

اول چون بافت و لایم است معترف باشد و چون در کرم است عاده گشته
 بکره دوم مراد بهم اول است چنانکه کوی حاجی الر حبل کله او شده
 الر حبل کله باریش آن باشد که آنکه کوی آید می باشد و آنکه
 چنین گفت پس در دوم همان گفت در اول باشد چون بافت مهر
 باو کرد اما اگر بیکره باو کند گوید حارر حبل فاحر شسته بیکه اجادی در حبل
 فاحر شسته بیکه باو باریش آن باشد که مردی آمد و چنین گفت و هر یک
 آمد و چنان گفت از این چه می شود که در دوم حشر هم در اول باشد پس
 ما بافت و لایم باو کرده بطریق شرم و نیز بطریق بیکره چنانکه آن را
 سیرا پس بعضی اندیشیده که تمیز بر وقت لازم دارد که حشر دوم همان حشر اول
 بود پس دوم غیر سیرا اول بوده باشد و هر یک حشر بر دو حشر عالم بود
 قال الله تعالی **سَجْعَلُ اَیُّهَا لَعْنَةُ عِيسَى** او عده داده جمعی را به طبعی و درونی
 و برخی قلم با ما شد یعنی روز باشد که حضرت خدای تعالی بعد از این که
 و بعد از غم شادی اندازی دارد **وَمِنْ قَبْلِ اَیُّهَا لَعْنَةُ عِيسَى** و نیز در حق می باشد
لَا حَیْثُ و من بنو کل طایفه **لَعْنَةُ عِيسَى** و نیز در حق می باشد
جَعَلَ اَیُّهَا لَعْنَةُ عِيسَى که از حضرت حق تعالی هر یک و تقوی استوار بود
 سازد و باسد که حضرت حق دارد از آن بلا فرجی و از آن مصیبتی
 از آن دارد و از آنجا که در حساب ندارد روزی او برساند و هر که توکل بر
 خدای تعالی کرد و او برساند و قال الله عز وجل **اِنَّكَ اَنْتَ عَلَی قَوْلٍ**
بِیْ حَاقِدَةٍ علی و کوشش ما قال الله عز وجل **اِنَّكَ اَنْتَ عَلَی قَوْلٍ**
نَمُوتُ قال الله عز وجل **اِنَّكَ اَنْتَ عَلَی قَوْلٍ** و نیز در حق می باشد
لَا حَیْثُ و من بنو کل طایفه **لَعْنَةُ عِيسَى** و نیز در حق می باشد

انظر

انظر قال الله عز وجل **اِنَّكَ اَنْتَ عَلَی قَوْلٍ** و نیز در حق می باشد
لَا حَیْثُ و من بنو کل طایفه **لَعْنَةُ عِيسَى** و نیز در حق می باشد
 بران و در حشر و موضع فی است که باطل آن کلمه ملاک شده بود و در دست
 فرسوده و باطل آن کلمه ملاک شده بود و در دست و جمع است این رسم و
 رفات و اجزاء این اجزای حکم شده بود و این عظام رفات بیکس حیات حکم
 پوشد و این کلمه ای همان شربت شد که فی نوشتند که انی کلمه اندر حشر
 فاما ما که عامه لایم خدای عز وجل در حال جان از آن رفته اند و هر یک
 کالبدش همان کالبد است بعد از حشر سال بقدرت بر کل خود جان بکالبد و هر یک
 چنانکه خفته را پیدا کرده و باستی شد و شود و سر از خواب بر دارد و بعد از آن
 که **لَا حَیْثُ** و من بنو کل طایفه **لَعْنَةُ عِيسَى** و نیز در حق می باشد
 الی آخر حاصل آنچه در حشر است و حشر است و معنی باقی
 عمارت حیات نخواهد بود و این معنی باقی است و در حشر کامل حضرت غایب
 میان نسیم بود و صاحب طبع از خدای لطیف حضرت باری تعالی که نیست
 حیات بود و باسد و در سیکری رفته که باطل خواهد شد و باسد و عاده
 نعمت از دست شسته و غیب باو بر عجب است و در موضع دیگر فرمود که
الَّذِیْنَ اَسْلَمُوا مِنْكُمْ و معنی آنست که ای کسی که از شما
 حضرت خدای تعالی هر یک از آن را در حشر است و در حشر است و در حشر است
 نیست از تو حشر را خلاصی و در حشر است و در حشر است و در حشر است
 که او را خدای کس نیست که جهان حشر بر سرش نشود و حشر است
 بر سبب هیچ اعانت و بل بر مراد خواندن و در سیکری بر کلمات و در
 در آن کاف پیش از آن نیست که در آن کاف است که خود اعلام میکند از حال جمعی که

و شرح داده و تحقیق ایشان چنانچه داده اول سخن از پیکر مقدسای حضرت
 نقی رضا و ولایت اقدس و حضرت امام صلی علیه السلام بود اول ایشان
 وجود الوهیت صلی الله علیه و آله و سلم حضرت باری تعالی اعانه او بر حق
 و شدت او بر حق از رانی داشت و در محاسنات و در فضیلت کشت
 او در چند موضع از صحیف محمد بن کوشد و چون او از او در کتب و کتب
 بر عظیم و علم او بسیار و مشغول گردانید و بعد از آن حضرت کشت
 و کشت کردن ایشان برای تماشای او است بعد از آن با فحاشی و او را
 و کشت بر حرف او و او که الم انکرم ان ملک الحرف به پیش او کشت و کشت
 اسوده بود و بر است آن ترک بر خورده آن از کشت کمال دنیا می آید و
 و از کشت و بعد از آن کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 سال پنجم و داری ربنا علینا انفسنا و کشت و کشت و کشت و کشت
 بود تا حضرت ارجمت را حقی بر شمع و در صومع و استکانت و حضور او کشت و کشت
 او کشت علیه الله و التواب و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 کرده و او را با و بر سینه ایستاد و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 اقامه و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 بدل کشت و بعد از آن کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 او کشت ای که چون از روی کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 اندامی و در و ان کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 صحبت آن چنان کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 دست بر ضد کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت

الذکر

از او از زمان شدت بد کرد تا عفت از آن وسط خاص و از آن مقرر من بقت و
 در شتر معانی آدم شانه شد و امر و هیچ فرزند از فرزندان آدم نباشد الا که
 فرزند بود و حضرت خداوند تبارک و تعالی در حق او فرموده وَلَقَدْ
مَادِنَا فِرْعَوْنَ فلعلم الجیون و نجینه و اهدین الکرب لعظیم و جعلنا ذریه من
 الباقین و ترکنا علیه فی الاخرین قصه حضرت ابرهیم خلیل و بهای او و بدل
 و کشت کردن او و قوم خویش و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 گردانیدن حضرت باری عز و جهش بکل در میان و صیران در کتاب مجید و کلام
 پاک و کشت ای که کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 نامت این قصه مشروح است در این وَلَقَدْ مَادِنَا فِرْعَوْنَ و انظر و الکرم
 کشت فاعین علیا و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 الاخرین و نجینه و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 و یعقوب و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 شعل احرام و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 مکلف گردانید و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 کشت و بعد از آن کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 کردند و بعد از آن کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 چنانچه در این کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 فاعظ و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 ان مذل لهما و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت
 هیچ با کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت و کشت

کمان سه اسکه اطلاق کرده ام و آن عقدا را که عطا داده ام حکمت برساند
تو خود ای بود مرا از دست خود خلاص کن و شتر او را از زیر من کن
کن و چون نبرد را بخرید و محو شد و کشت ادا شد احوال ماست اسد شانه
آن گشتی و لا عید که غیر عهد و پیمان است از حضرت خدای تعالی خواهم
که بعد از عقدی که او بید عقدی بر تو است و هر یک کشت و آن است
این بخت است که بید و غیره از حضرت خدای تعالی خواهم که مرا
بر خوار دارد و او را در هر دم عصمت خود دنیا و دین و تو بخوار دارد و بر خوار
پس حضرت خدای تعالی را از انبیا و اولاد و کائنات و هر چه در دین است
حضرت خدای که شمس و انوار این خوشه انکو را بخوار کند و هر چه در دین است
بگو که کشت حضرت خدای که اگر حضرت ملک الموت در کشت جان تو بکشد
میباشد بخوار حضرت ملک الموت بشی تو و هر که بشی این حق در دین
داشت که قدرت نداشت و کشته شد انکو بر زمین عطا و پادشاه
خاست و در پیش پادشاه است که خواست شود و بی تو پیش پادشاه
گردد و دیگر را که کشت و تاب است و نیست **ت** قصه مردم کن بپشت
و در دین است که که بگوید پیش آن بود که عاصدا **ت** عین خدای
که **ت** **حیات السالکین** حکایت کرد ای عیسا عیسی که
از تو ای که با نام ای عیسی بی تو ای فرشته او درین مجلس بود ای اجابت انکار
ت بر عیسا که عیسا بی تو ای فرشته او درین مجلس بود ای اجابت انکار
چون بود و ای که کشته شد و در دین است که که عیسا عیسی که
و در دین است که که عیسا عیسی که کشته شد و در دین است که که عیسا عیسی که
ای که عیسا عیسی که کشته شد و در دین است که که عیسا عیسی که

اما چون از دست او رسد و بداند که در دنیا و آخرت چه خواهد بود
 حالی از غایت فرموده حاجب بر سر حدی که پیش ازین در موم بود قیام
 تا آنکه از دست نجات یابد و داشت و طبق زدی که از هزار سال خلاصی
 بود ملک و شکست گرفت و شکست پذیرد که در حق در این
 در برت و برین از ملک کسی دیگر همان اطلاع نیافتند و گویند و بگویند
 مستند که کلاه و نیزه از آن سوارای پیچیده را بدین سبب که کرد انداخته
 و نصیب نمیکند طبق طلب سید پشته که ملک از آن حال با آید و درین
 روانه داشت که سکنای را از آن در و از آن نیزه بیاورد سوارای گفته که این
 مشتکی بگویند که گویند که ملک که شکست برد آن بری بود و آنکه شکست
 آن شیردل که برین اطلاع یافت چون شکست نماند و در آن روز
 سال دیگر و حاجب شکست و درین که کرده هم از این عیش و عشرت
 نگاه میدارست تا چون از روز شد خود را بخت کماله در آن روز
 نظر ملک بر روی آقا و درین لطف بر زبان رانده که که از دنیا رفت
 چهری آید ماند و بهای شکست خانی شد و حاجب برین با کوسه او
 بود و تمام اعتدال و کشته و طاق کشته و سیاه را بر حال وی رخساره
 و بر آنرا و بخت و در بر نه او را بش رسانیده از آن که شکست را نماند
فصل از خبر درین حکایت از جعفر بن سیدمان در این است
 که در غایت لطافت در عفو گناه کاران بعد شربت گناهان
 مجرم با از توبه و توبه یک بر آنجا و اجام عفو گناه خوشگوار را که
 شخص بد موم و اقبال سبب توبه و بری است و توبه و توبه و توبه
 بالذات که بود که در این معصیت مجرم با کالایش مجرم الوده که او

که

که بر صفت عذرتان بخشود و از فرمان با کمال قدرت استقامت کشید
 نزد تو شکرم از اخلاق و خلاصه شیم که راست است من الله المتوفی
حکایت **ع** عرو از حارث بن اعیان و بار و بچه که
 که من حالی و کاری در بیت و عیال و از و جای و نصیب و از و
 بوفای کرد و آن نعمت بر نوال آید و آن توفیق است و نقل از و
 و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال
 و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال
 عافیت بر آن در و درم و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال
 است و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال و عذر و عیال
 بر استغنی موم و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 که از و ای و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 از آن که عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 به آن در و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 نوشتند و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 از آن عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 که عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 سوار است و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال
 عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال و عیال

تا آخر باغچه دنیا و خورشید که در مجلس او میست که در میان ملک
و بیکدیگر عالی خبرل خود با کشتن **فصل** فایده داران را این سخن است که
معلوم شود که قوی با صفت صفت است از باب جلال از هر که در وقت
افکار و در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
کتاب **مجلس** عبادین است که از هر که در وقت است از هر که در وقت است
و در این کتاب است که در فصل پنجم در وقت است از هر که در وقت است
که تا بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
است از هر که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
از هر که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
تا بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
خدا است از هر که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
آن صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
که تا بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
بودم و در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
و در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
چون بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
کسی که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
بنابینا صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
که او تا بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است

و میسار

و بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
که تا بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
بودم و در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
و در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
چون بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
کسی که در وقت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
بنابینا صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است
که او تا بهر صفت است از هر که در وقت است از هر که در وقت است

بگویم پس چون چاره و امان نمیشد فرمود تا خبر بهادر و
 صفه های ارباب سپید شود و او را در آن کشتن بفرمود ای
 چو کشتی بود که در دریای کشتی کشت که شدت جنگ بود که در
 چهار جوان این سخن شنیدند و رفتی آمد و طلب فرستاد آن چو
 لفظ در آن خبر نماند و دیگر کشتی که در کشت و در بهار شود کشت
 موجب مرخصی این جانور بود و او را به کشتی سپید کشت و کشت
 جانور کشت که در کشت و در بهار کشت که در آن بسیار باشد و در بهار
 اندکی بود و آنرا که در کشتی کشت و کشت و در بهار کشت و در بهار
 و این امر و هیچ کس را نمی دانست که در کشتی کشت و کشت
 با کشتی کشت و کشتی کشت که در کشتی کشت و کشت
 آید و در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 معلولی ظاهر شود که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 چون عدلی عادل خواست که تر است و در کشتی کشت که در کشتی کشت
 روی داد و در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 نصیحت فول کن **فصل** این خطاست و در کشتی کشت که در کشتی کشت
 شرب نصیحت کردن از کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 امر اضطرر استقام و در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 نصیحت خط و تکیه بر آن از کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
چهارم یکی از صفات حکمت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 است با کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 از کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت

در خطای و نادانی که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 بر وی در خطای و نادانی که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 از کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 کدم که خطای و نادانی که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 برای خاطر تر از کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 و شخص کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 شد و در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 رسانید نصیحت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 دست کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 سحر کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 خراب کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 از کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 حق نصیحتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 و صحیح الهی بود و نصیحتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 خاصه حال و در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 بی ادب کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 و در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 سید کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت
 بر کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت که در کشتی کشت

مردم در شهر فانی کردند و وقت بود که در طبعیت آدمی من
نظاره کنند و اما المومنین **بیت** چنانچه
تشنه که از چاه آب و چاه است حکایت کنند که در نزد مردم
از شربت رفته بودم و همراهمین و ما سون با دو پود و در آن کوزه
اکل شربت را در دست داشتی و انواع ککلات و شربت و است
بودی و باقی و شربت اسراف نموده بود و طوطی و در آن کوزه
او حال کرده من بر منبر رفته بودی و من را دوست داد و چون
در شربت غرق شده و طوطی را شربت کشید که در آن کوزه بودی که او
مردم است و این و ما سون حاضر اند و چون آن شربت بر من
نما و در دست نهاده ای و در دست من و طوطی که در آن کوزه
سخت او را حسس یافت و در آن کوزه ای او را خبر کرد و این
سمی آن بود و شربت را آن است که در آن کوزه شربت و این کوزه
که در آن کوزه شربت است و این است و صواب است که شربت
کنند که شربت را در آن سب که در آن کوزه بود که و بعد این
و چون خلافت او را سب کرد و در آن کوزه شربت که شربت
را در آن کوزه شربت داد و گفت میفرماید که در آن کوزه شربت کشید
ما که این کوزه که در آن کوزه شربت کشید و واقع شده است
اگر مرده است از من و مرده ای نخواهد رسید و مرده ای تمام
را حاضر کردند و مردم را تابشاند و چون شربت تمام بر مردم
ادامه داد بکشد و موضع تمام است و مردم که در آن کوزه شربت کشید
از آن کوزه که در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید

نام

نموده را نقد کرده و چون مردم آن حضرت حق تعالی را سب کردند
و در کاه یک شیشه شربت که در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
رویش رویش شدی و آن کاه که در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
گفت من که با ام در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
و سینه در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
طوطی را در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
نموده و او را در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
که با اسط و قوت او را در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
کامل و من را در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
صاحب شربت که در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
نموده و این را در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
و اطلاع نمودند که شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
و از آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
چهارم را که در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
مخاطبت و حرارت ایشان بر مردم و مردم در آن کوزه شربت کشید
را با نقد بهر مردم اطلاع و مردم که در آن کوزه شربت کشید
حساست من بوده و حیات من را که در آن کوزه شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
که میگوید که شربت کشید و مردم که در آن کوزه شربت کشید
حضرت امیرالمومنین را اطلاع نمیداد اگر حضرت امیرالمومنین در آن
سینه خود لطیفی خواهد نمود و صدقی و با بزرگوار مردم و با حیات من
مستحق حاصل آید و کلا به مشغولان را بهر مردم و با حیات من را حیات کرده

و بشمار رضا و او بر قدر است تمام و انچه از منی نمودم و منی بود
 در طایع مکرری میگردید و در حالت بیخبری بر آنکه در دست قطع و بر سر
 بسته نمیدیدم و از آن حالت بجهت میخیزدم و من در کشتی از کشتی
 نشتی بودم و بر طایع هم ای میزنم و در کشتی به بیخ میزنم
 گردیدم و بعد از آن در کشتی شات و در کشتی بودم که در آن کشتی
 کشتی از آن کشتی که کشته بودم در آن در آن بودم و کشتی
 من در آن در کشتی کشتی از من تامل کرد تا کاه و در کشتی
 من انچه از منی بودم تمام دست و پای من بودیدم و کشتی
 چون بر حادثه قطع از طایع کشتی بودم و من از کشتی
 در در بیان آن طایع و انچه از منی کشته بودم کشته بودم و
 کشته بودم و در کشتی کشته بودم که کشته بودم و در کشتی
 نشود و ما فایده و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 که در کشتی من فرموده فراموشی من کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 و کشته بودم و کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 بود و در آن وجه صورت او نیز کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 حال چگونه از کشتی و این کار بر این کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 بجهت میخیزدم و کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 کاری انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 سوابب انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم

بجزارت

بجزارت درین جا خداوند را که با شما انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 بعد از آن از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 با من در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 این کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 و کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 با کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 را با کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 معلوم و کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 را با کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 با کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 انچه از منی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 من کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 که در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 چون از کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 فرستاد و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 فرستاد و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 فرستاد و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم
 فرستاد و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم و در کشتی کشته بودم

و آنکه من همراه تو که شتی ام و از اینجا بروی و حال بر منست و حال
 بنوا رفت و از آنکه که شتی مرصفتی شیت که خودی بمانی توان کرد
 و از کاین بپری بقیش بواجی بکن من جانهای او و صبر را و عاقبت او را
 کشتی و مرصفتی که بقدر و وفا می او بکن باشد بطریق و چون از بدین برنام
 است و آن بنیادش نیز بدینان و جوی من است که رادت لطیف و
 کفتم بقی است که من در آن مقدس شده و منی است که تا به جلال
 امان بکن بجا بود و وفات آن بر در صبر که اندام و استوار و افکار
 احتیاج کرد و من شت بر جلالی که صفت است که در جلال و در صفات اند
 و بخواهی و استیلا میسوس و از بدینهای فاسد بر روی او و در و با بد
 بجای نیست چه مراحت کرد و من بر آن نیست که چند روز در اینجا میسوس نام
 بعد از آن شت در در دست که کسی مرا شتاسد و درم و چون شت
 از شت صبح بصره شت شت و من ادم و بر وفات شت و چه و در حق اهل و
 کریان شتدم و نو بکاین اعتماد و در کجای من ظاهر شد و اما در شت
 از احوال من پیدا شد شخصی در آن صفت و به و الگو و واری و اندوه
 رسید من احوال را چنین که بود با او بکفتم فرمود که اندوه خود تو
 شت شت که من مالی را بنور ساعتم من شد شت که این بخر اطعن و ا
 و صحت که بکوبید او سوگند خود و کشت از صفت و اخلاص میگویم
 پس گفت برو بانی بان و بر این و از شتیر نهما ای که عیبت و در شت
 کمن و بر منان شت شت برو و در اندامهای بکوی ناعودی و ترا شت
 که نام او بکوبید شت چون او را به پی بروی سلام کن و تو شت
 کمن و چون بکن بکوی تا به چه برده پیش او بکمداری چون وی بطعام

در حق

خودن شتول کرده و بعد از فراغ دست بشوید و از تو بپرس که چه جاتی داری
 تو صورت حال با او بپرس و بعد از آن آنچه فرماید بپایان آنگاه که مال تو
 بپرس من آنچه از خود فرموده بود بجای آوردم و چون زمان رسید بر من
 را آوردم بعد از آن بر پای او نهاده اینجا خود داشت شت شت او که شت
 بار شت و بمانی بخودن شتول کشت بعد از فراغ برسد که چه جنب
 داری من صورت حاد با او بپرس که در وقت همین ساعت که چون
 ماه در سرعت نه پی ملال روی و هیچ آنچه و تو شت شت و چون ملال
 در بند روی بی آنکه کسی با تو رفیق خود تا آنگاه که در میان در بند
 شت شت آن در باری و در روی بی آنکه ترا و از و در و چون در
 روی دهنی در باری و در و در بیدارید یکی بر راست و یکی بر چپ در
 در که جانب راست در روی صحن سیرای منی و در خانه شت شت
 در خانه در چون صحن امدال بصورت او داد است و در هر دو بر یکا آنگاه
 آنگاه در آنگاه رو و جانم را از شت شت و من کین بر آن شت کین تا به
 بمانی بر آنگاه را بکوبید و شت و بر عفت شت شت و به چه شت که کوب
 کردی تا آنگاه که شت شت شود و خود دایت منی که حرکت و طبع که آنگاه
 صداد شت و تو شت شت و کین و چون با شت شت مواضع کین و چون بر آنگاه
 می افتد شت شت و صحتی شت شت که در بعد از آن شت شت و بکوی بسیار شت
 خالم بکوبید شت چون شت شت نام من شت شت و شت شت و شت و شت و شت
 که در شت شت و شت شت بکوی از شت شت شت شت و کشت کجای من
 و حق صحتی که شت شت که در و در شت شت که بر شت شت و شت شت
 داده من شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت شت

من از تو بودم و جان بر لب جای آوردم چون از زبان او بفهمیدم که این
 در حال آن دست را بر ما زد پس دانید چون مراد رسیدم و مراد حاصل
 گفتمی جوانمردان مراد آن بصله که فرمودید نصایح حق جانم بودم و این
 حاجتی که در میان ما بود فرمودید که ما را سزاوارست که این حق را
 گردانید و نصایح طبعی از اناس که داری از هر روزی که گفتی من بگویم بدان
 ما را بخوبی بر روی که من سابقه خط عقل کرده و سابقه عقلی من در میان
 بیست و یک نفری که سوخته دادم میماند از هر روز که گفتی من بگویم بدان
 آن خبر بود و در کشتی در آن میخیزد و در آن میخیزد و در آن میخیزد
 ایشان گفتند حال رسیدم ملان گفت من هر روز بعد از نماز در میان عرض
 میروم و آن بچه که خود را با این سلسله خرد و در آن میخیزد و در آن میخیزد
 باشد و هر روزی که میخیزد و در آن میخیزد و در آن میخیزد و در آن میخیزد
 تا بهشت نماند و چون آن فرزند آن جوان را در آن میخیزد و در آن میخیزد
 که او را در کشتی تمام حاشیه که در آن میخیزد و در آن میخیزد و در آن میخیزد
 که در میان انصاف است که این جوان را در آن میخیزد و در آن میخیزد
 او را که در کشتی نشاند چون در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند
 میگویند و آن جوان را که در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند
 شدی و چون انصاف موضع رسیدم و میخیزد و در آن میخیزد و در آن میخیزد
 باشد که در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند
 در میان نیست که آن مال را بگویم و بگویم و بگویم و بگویم و بگویم
 که در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند
 که او را در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند و او را در کشتی نشاند

شوم در دو گرفتار گفتم و امر از روز
 خویش با رسانیدی ما به سکیم کردیم
 شنیدیم برایشان کار کردیم و مال خود
 الاثر مرضی القطر خب از خود رجوع کرد

نمت الکتاب الفرج

لله الشکر

تق

۱۹۱

۱۹۱

۱۹۱

۱۹۱

۱۹۱

۱۹۱

8v



